

# شناخت نامه جواد مجابی

آسیه جوادی (ناستین)



فرهنگ معاصر

انتشارات

تهران ۱۳۹۹

## فهرست

۱	ویراست پیراسته
۳	انگیزه و سپاس
۵	سالشمار
۱۷	به عنوان مقدمه و کمی بیشتر
۲۵	۱. فصلی در نتوانستن
۳۷	۲. دیگر میوه‌های شهر پسته و انگور
۵۵	۳. درخت نام‌ها و نشانه‌ها
۶۱	۴. انزوای ابلیسی
۸۳	۵. سطرهایی از کتاب زندگی‌نامه
۹۳	۶. این‌نه‌همانی و بینش طنزآمیز
۱۱۱	طنز
۱۱۵	یادداشت‌های آدم پرمدها
۱۱۸	خطرات فن شریف جانورشناسی
۱۲۲	یادداشت‌های جد بزرگوار
۱۲۵	روزنامه هرات و دیگر شهرها
۱۴۶	برای بار دوم
۱۴۸	پس از وزن‌کشی
۱۵۱	طراحی
۱۵۶	طرح جدی
۱۶۱	طرح هجایی
۱۶۷	نقاشی‌ها
۱۷۹	شعر
۱۸۴	به سپیده‌دم انگشتانش
۱۸۵	در هوای گفتگویی گرم
۱۸۶	کدبانو
۱۸۷	شوق سرودن مرثیه تا بادبادکی شود
۱۹۲	نی‌زار زرین

۴۴۳	تحقیق	۱۹۳	شعرهای اصفهان
۴۴۵	شوخی و دیوانگی	۱۹۶	بر بام بم
۴۵۸	جهان پیکاسویی	۱۹۸	ظریف و زرد
۴۶۹	نمایشنامه	۱۹۹	به تماشاگاه اعماق
۴۷۲	تکه‌ای از «شیخ سدوم»	۲۰۲	آبی رنگات
۴۸۱	فیلمنامه	۲۰۴	پوپک ۱
۴۸۵	تکه‌ای از سناریو «یکی و آن دیگری»	۲۰۵	از خواب
۵۰۷	سخنرانی	۲۰۶	در هوا
۵۱۱	آسیب‌شناسی ادبیات جهان سوم	۲۰۷	نغمه‌ای
۵۱۹	نقد هنرهای تجسمی	۲۱۴	یکشنبه‌بازار «کمدن»
۵۲۳	صورت و معنی در آثار اردشیر	۲۱۷	خانه پلاک ۱۳۱۸
۵۳۷	تکمله	۲۱۹	به زادروزت
۵۴۱	فرزندان جهان سوم	۲۲۱	تو بولوار الیزابت کشاورز
۵۴۷	از نگاه دیگران	۲۲۲	هتل خلوت
۵۵۰	نیشخند ایرانی (م.ع. سپانلو)	۲۲۳	قصیده سی سنگان
۵۵۴	«زوبین»های جواد مجابی (پرویز نقیبی)	۲۲۷	داستان کودکان
۵۵۹	فی الواقع، دست راست گریه زیر سرشان! (احمد شاملو)	۲۳۰	خانه‌ام دریاست
۵۷۰	شاعر در آینه شعرهایش (کاظم سادات اشکوری)	۲۴۱	داستان کوتاه
۵۸۱	آقای دوزنقه	۲۴۵	در خلوت جازموری
۵۸۳	و اینک من آنان بودم (ملیحه تیره‌گل)	۲۵۵	ابلق
۵۹۲	ساعتی با منظومه «بر بام بم» (سیمین بهبهانی)	۲۶۲	یک‌باره، باز هم
۶۰۱	مومیایی زنده در آیین مردگانی خویش	۲۶۹	رمان
۶۱۱	نامه‌ها	۲۷۳	فصلی از رمان «برج‌های خاموشی»
۶۱۳	ناستین عزیز	۲۸۲	فصلی از رمان «شهربندان»
۶۱۷	پوپک عزیزم	۳۰۴	فصلی از رمان «مومیایی»
۶۲۰	به سردبیر	۳۱۶	فصلی از رمان «شب ملخ»
۶۳۳	کتابشناسی	۳۳۶	فصلی از رمان «عبور از باغ قرمز»
		۳۴۹	فصلی از رمان «باغ گمشده»
		۳۷۷	فصلی از رمان «حج»
		۳۸۵	فصلی از رمان «لطفاً درب را ببندید»
		۳۹۹	مقالات
		۴۰۳	یادداشت سردبیر (شادزی)
		۴۱۲	یک نگاه دیگر
		۴۱۹	سفرنامه
		۴۲۳	رهایی از مشغله زمستان (ای قوم به حج رفته)

## سالشمار

- ۱۳۱۸ بیست و دوم مهر، در خانواده‌ای کارمند در محله مجایی‌های قزوین، متولد می‌شود. پدرش (سید اشرف مجایی) کارمند جزء پستخانه است و اجدادش سادات شیرازی و پدر در پدر منبری بوده‌اند. مادر (عذرا جوادی) از خانواده تاجران است. پدر به سر به هوایی و عاطفی بودن و مادر به قناعت و تدبیر، مشخص می‌شوند.
- ۱۳۱۹ در هفت ماهگی، به فلج اطفال مبتلا شده است. ابتدا هر دو پا و بعد پای راستش دچار اتروفی می‌شود. والدین بعد از معالجات بدوی، رضا به قضا می‌دهند.
- ۱۳۱۹-۱۳۲۲ پدر در قریه معلم کلايه در اداره پست مشغول است. مادر نیز به او می‌پیوندد. کودک در بخش الموت پرورش می‌یابد در غنای طبیعی الموت و فقر سیاه روستایی و دورافتادگی از زندگی شهری.
- ۱۳۲۳ مادر که چهار کلاس سواد دارد به دلیل نبودن مدرسه، خود به تعلیم فرزند همت می‌گمارد و به ضرب کتک الفبا را به بچه تخس حالی می‌کند. بچه خواندن و نوشتن را در خانه و در مکتب ده مجاور می‌آموزد اما تعلیم حساب فراموش می‌شود. در کنار کتاب، فقدان دانستن حساب، تمامی عمر با او می‌ماند. برادرش حسین در فروردین همین سال به دنیا می‌آید که از آغاز جسمی ضعیف و هوشی عالی دارد.
- ۱۳۲۴ در مدرسه‌ای که در معلم کلايه باز شده او در کلاس دوم می‌نشیند. به خاطر چاره‌جویی مادر، یک سال از همسالانش جلوتر است. اجاره‌نشین یک خانه متروک اربابی‌اند.
- ۱۳۲۵ خواهرش قمرالسادات در آبان متولد می‌شود. پدر آخر سال به قریه ضیاء آباد قزوین منتقل می‌شود. کودک در همین قریه است که به تدریج زبان ترکی را از طریق خواندن خاوران‌نامه ترکی یاد می‌گیرد. خواندن و انشایش، بر خلاف حساب‌دانی‌اش، خوب است. هر کتابی به دستش می‌رسد می‌خواند. بیشتر قصه‌های عامیانه و مجلات کهنه به دستش می‌رسد. خانه‌شان در یک باغ است.
- ۱۳۲۶ کودک تنهاست. به خاطر نقص جسمانی و فارس بودن رفیقی در ده ندارد. تمامی فرصت‌هایش در خلوت صرف خیال‌بافی و نقاشی کردن و کتاب خواندن می‌شود. خواندن برایش عادی و عادت است.
- ۱۳۲۷ خواندن قصه‌های قدیمی ایران مثل سبزی‌پری زردپری، نوش آفرین گوهرزاد،

رستم‌نامه، ورق زدن دائمی چند ژورنال مد لباس که مورد استفاده خیاطی مادرش است. خواهر دومش شمس‌السادات در آذرماه متولد می‌شود.

۱۳۲۸ انتقال پدر به شهر و سکونت در محله سبز مسجد که مفصل دو کوچه مجابی و سادات شیرازی است و آشنایی بیشتر با آداب و رسوم خاندان محروسه مهاجران سادات شیرازی در قزوین که با محله خاص و آیین‌های متفاوت عزا و عروسی، حتی اصطلاحات ویژه، خود را از دیگران جدا کرده‌اند. پس از آشنایی حیرت‌آفرین قدم به قدم با شهر، نوبت آشناسدن با جراید کشور در خانه عمویش که مدیر روزنامه صدای قزوین است می‌رسد. گرفتن تصدیق ششم ابتدایی از دبستان محمدرضاشاه. هنوز نقاشی می‌کند، بارها به نقاشی قهوه‌خانه‌ای کشته‌شدن هومن به دست بیژن که در دکان سلمانی دیده خیره شده و از آن تقلید کرده است.

۱۳۲۹ خواندن اسکندرنامه و گرشاسب‌نامه و کلیه کتاب‌های چاپ سنگی یک کتابفروشی در بازار که کتاب کرایه می‌دهد و شنیدن نقل امیراسلان از جد پدری و افسانه‌های مردمی از دایه قمرتاج.

۱۳۳۰ رفتن به دبیرستان پهلوی و خواندن کتاب‌های شوالیه‌ای و عشقی چون ترجمه کتاب‌های الکساندر دوما و میشل زواگو و آثاری چون بوسه عذرا و امثال آن از دهه‌هایی که در سبزه‌میدان کتاب کرایه می‌دهند. ادامه نقاشی به عنوان تفریح و دوست محرم گفتگو.

۱۳۳۱ انزوا و خواندن کتاب و طراحی و شرارت و عوالم عاطفی نوجوانی عقب‌افتادن از درس‌ها جز ادبیات.

۱۳۳۲ انتقال به دبیرستان محمد قزوینی و مستقرشدن در خانه ملکی پدر در حوالی بازارچه خیابان سپه. خواندن کتاب‌های پلیسی و جنایی، اندکی ورزش از جمله بوکس و علاقه‌مندی شدید به کشتی و قهرمانان آن. حضور در میتینگ‌هایی که به خاطر نهضت ملی دکتر مصدق برپا می‌شود. خرید کیلوکیلو مجله کهنه از بازار و پی‌گرفتن داستان‌های پاورقی در مجلات هفتگی. در حال رفتن به میتینگ سبزه‌میدان با شنیدن صدای کودتاگران از رادیوی یک دکان، غمگین و متحیر به خانه برمی‌گردد. علاقه شدید به نقاشی قهوه‌خانه و تقلید از آن و تمرین کاریکاتور از روی توفیق و حاجی‌بابا. حالا مجموعه‌ای از مجلات و کتاب‌های افسانه‌ای در دولاچه اتاقشان جمع کرده است.

۱۳۳۳ شروع به خواندن دیوان‌های کهن موجود در کتابخانه دبیرستان. خواندن کتاب‌های ادبی از جمله سبک‌شناسی بهار و نوشتن قطعات ادبی و کارآموزی در چاپخانه اتحاد.

۱۳۳۴ نوشتن مقالات اجتماعی و ادبی و چند غزل در روزنامه صدای قزوین و نوروز. آشناسدن با حلقه کوچک عرفای نواندیش و روکردن به متون عرفانی و میل به سلوک زهدآمیز.

۱۳۳۵ به نثر درآوردن بیژن و منیزه از روی شاهنامه و چاپ آن در روزنامه صدای قزوین.

تمرکز بر مسائل ادبی و در خطر افتادن ادامه تحصیلش به خاطر نزدیک‌بینی که با عینک جبران می‌شود و به علت ضعف مطلقش در دروس ریاضی که او را در آستانه یأس قرار می‌دهد.

۱۳۳۶ با انتخاب رشته ادبی از شاگردی شماتت‌پذیر تبدیل به شاگرد اول دبیرستان می‌شود. نوشتن قطعاتی در زمینه ادبیات نوع لامارتینی با چاشنی عرفانی را پی می‌گیرد. در کنکور دانشکده حقوق رتبه عالی می‌آورد و در مهرماه به تهران می‌آید و در جوادی به خاطر نزدیکی به خانه عمه‌اش ساکن می‌شود. با سخت‌کوشی ساده‌لوحانه‌ای به درس خواندن می‌پردازد.

۱۳۳۷ پس از چندبار خانه‌به‌دوشی در تهران در کوی دانشجویی امیرآباد اتاقی در ساختمان سیاسی نصیبش می‌شود. زیستن در محیط سیاسی - فرهنگی کوی دانشگاه که دانشجویان نخبه دانشگاه در آن زندگی و فعالیت دارند، به تدریج پوسته شهرستانی او را می‌درد. آداب شهری‌گری و متجددبودن را در آن کوی پرتلاطم می‌آموزد. در سال دوم دانشکده، اعتقادش را به خوب درس خواندن و قاضی محترم شدن از دست می‌دهد. جاه‌طلبی ادیب‌شدن او را برمی‌دارد. از سلوک عرفانی به اگرستانسیالیسم متمایل می‌شود. مذهب ادبیات را برمی‌گزیند و با شیفتگی سمجی به ادبیات امروز می‌پردازد. هرچه را که نویسنده‌گان مترقی ایران چون هدایت و چوبک گیر می‌آورد می‌خواند. در کار نوشتن به شعر روی می‌آورد و به ترتیب اشعار توللی، نادرپور، اخوان و شاملو را کشف می‌کند. ترجمه آثار کامو و کافکا و سارتر و دیگران را مطالعه می‌کند. با مجلات ادبی و جنگ‌ها آشنا می‌شود، برای مجلات از جمله فردوسی شعر می‌فرستد که یکی از آنها با امضای مستعار دانش چاپ می‌شود.

۱۳۳۸ می‌کوشد تا دوباره خود را بنا کند با مصالحی که خواسته اوست. در دانشکده با شاعران هم‌نسلس آشنا می‌شود. هم دانشکده‌ای‌هایش: سیمین بهبهانی، سپانلو، حمید مصدق، منوچهر بدیعی، اردشیر محمصص را می‌بیند و با بعضی از آنها دوست است. یکی از مشغله‌های اصلی ذهنش دیدن گالری‌های نقاشی است. از سال ۳۶ به بعد، رفتن به نمایشگاه‌های نقاشی را شروع کرده است. به تالار فرهنگ و به باشگاه مهرگان می‌رود که محلی مشهور برای ارائه هنرهای تجسمی ایران است و بیشتر آثار مکتب کمال‌الملک و گاهی هنر نو را نشان می‌دهد. به نمایشگاه آثار زنده‌رودی در آتلیه کیود می‌رود، همچنین به گالری استتیک مارکو. بعدها بیشتر به گالری هنر جدید که تازه طباطبایی راه انداخته گرایش می‌یابد که در آن علاوه بر نمایشگاه نقاشی جلسات شعرخوانی هم برپاست. به نقاشی‌های او و اویسی علاقه‌مند می‌شود. در تالار فرهنگ نقاشی‌های ایران درودی و کارهای منصوره حسینی را در تالار رضا عباسی می‌بیند، با کارهای دانشجویان مدرنیست در یک گالری که مخم اداره می‌کند آشنا می‌شود. به کارهای حسین بهزاد و زاویه و کریمی